



انتقادات تازه بانوی اقتصاد ایران / بازی با آمارهای اقتصادی، ممنوع!

خبرگزاری مهر- گروه اقتصادی: نگاه درست به اقتصادی که با موجی از بیانات و گفته‌های ضد و نقیض مواجه می‌شود، بسیار مهم است. این نگاه درست سبب می‌شود به واقعه راستینی که ریشه نابسامانی‌های کشور است، برسیم. تردید نکنید که نگاه درست به اقتصاد یک مهارت می‌خواهد. این مهارت هم در یک لحظه به دست نمی‌آید اما اگر به خودتان قول دهید هرگز در مقابل موجی که می‌آید و می‌گویند نظر بدهید، نظر ندهید، می‌شود به نتیجه خوبی برسیم.

برای درک این اهمیت ابتدا به جدیدترین وضعیت خردی که در اقتصاد کشورمان داریم، می‌پردازیم. آمارهای بودجه خانوار ریزترین تصویری است که از وضعیت اقتصاد وجود دارد. بانک مرکزی آمار بودجه خانواد شهری را می‌دهد و مرکز آمار، هم آمار خانوارهای شهری را می‌دهد و هم روستایی. درآمد خانوار شهری بر اساس آمار بانک مرکزی به دو بخش تقسیم می‌شود. درآمد پولی و غیرپولی. با دقت در اعداد، می‌بینیم که درآمدهای پولی ما از 123.6 میلیون ریال به 148.1 رسیده‌است. یعنی 19.8 درصد رشد کرده. اما مرکز آمار می‌گوید درآمد کل (معادل درآمد شهری) 130.3 میلیون بوده و الان به 167.2 رسیده‌است. یعنی دو عدد متفاوت از سوی دو مرجع رسمی در یک سال با این همه تفاوت!

در نگاه اول درآمد خانوار شهری از نظر مفهومی در بانک مرکزی با مرکز آمار تفاوت معنا می‌کند و بانک مرکزی مقداری از درآمدهای خانوار مثل فروش اجناس دوم و .. را هم در این عدد آورده است. ولی وقتی دقت می‌کنیم می‌بینیم ارقام رشد رقم‌هایی که باید مشابه باشند با هم تفاوت فاحشی دارند. چطور می‌شود در مورد این اقتصاد حرف زد؟

درآمد خانوار روستایی را مرکز آمار می‌دهد. درآمد خانوار روستایی از 79.7 میلیون ریال به 101.3 رسیده است. این در آمد سالانه است. باز هم نگاه می‌کنیم رشد عظیمی در درآمدها ایجاد شده‌است. البته در هیچ کدام، درآمدها به اندازه تورم بالا نرفته‌است. بنابراین به طور مؤثر قدرت خرید خانوارها در تمام مملکت کم شده‌است. هر دو مرجع هم این را قبول دارد. پس یک نقطه واحد در این دو آمار پیدا می‌کنیم. وقتی مقایسه می‌کنیم می‌بینیم شکاف بین درآمد شهری و روستایی بسیار زیاد است. سهم درآمدهای متفرقه در خانواده‌ها بسیار زیاد است. آیا معنی آن این است که آمارها نادرست است یا مفهوم دیگری را بیان می‌کند؟

به نظر می‌رسد یک نیروی گریز از سیستم وجود دارد. وقتی هزینه‌ها را نگاه می‌کنیم در مورد خانوارهای شهری، همان مشکلی را که بانک مرکزی و مرکز آمار در مورد درآمدها داشتند در مورد هزینه‌ها هم دارند. یعنی از 174 به 216 رسیده و در مرکز آمار هم از 132 به 164 رسیده‌است. حتی نزدیکی هم بین ارقام اعلام‌شده وجود ندارد. هزینه خانوار روستایی از 84 به 102 میلیون رسیده 28.8 درصد هم بالا رفته‌است. یعنی هزینه‌ها هم به طور متوسط زیر تورم بالا رفته‌است.

اینجا یک نکته خوب وجود دارد. خانوار آتش تورمی را در مملکت به وجود نیاورده‌است. بلکه تعدیل هم کرده‌است. در تمام سالها شکافی بین درآمد و هزینه وجود دارد و به نظر می‌رسد که یک نیرویی وجود دارد که مقداری از این درآمدها و هزینه‌ها گفته نمی‌شود و یا مخدوش دیده می‌شود. تفاوت هزینه خانوار شهری با هزینه خانوار روستایی در حال افزایش هم است. بنابراین یک شکاف بزرگ وجود دارد که در حال بزرگ‌تر شدن است. اکنون اگر بخواهیم برای محاسبه ضریب جینی این دو را در یک ظرف بریزیم، امکان‌پذیر نیست. این‌ها با هم مخلوط نمی‌شوند. انقدر شکاف زیادی دارند که اصلا با هم قاطی نمی‌شوند تا چیزی به اسم ضریب جینی و برابری درآمد به دست آوریم.

کشور ما از نظر نابرابری درآمدی بسیار وضعیت بدی دارد و جزء کشورهای نابرابر است. از این اعداد مفاهیم زیادی را می‌توان فهمید. اول این که **درآمدهای غیرپولی خانوارها رشد کرده** که حاصل چند پدیده است. گسترش فساد و بزرگ‌شدن بخش زیرزمینی. هر دو این پدیده‌ها نامطلوب هستند.

این شرایط، اقتصاد را به طرف گم‌شدن و از دست‌دادن شفافیت می‌برد. **خانوارها به تدریج کمتر و کمتر به مزد و حقوق وابسته شدند.** منابع مالی خانوار هر سال کمتر و کمتر از سال قبل، از محل کارکرد حاصل می‌شود. این یک پدیده بسیار بد است و وراثت تمام تفاوت هاست. **گریز از کار، بیرون‌ماندن از بازار کار، دست کم گرفتن کار و پایین آمدن بهره‌وری کار را ایجاد می‌کند.** این یک عارضه بسیار جدی است. درحقیقت این اقتصاد کارگریزی می‌کند برای این که بازده کار برایش به صورت نامشخص است و یا به اندازه کافی نیست. نکته دیگری هم وجود دارد که کار نیست ولی منبع درآمد است.

نگاه دقیق‌تر به آمار نشان می‌دهد که سهم نسبی هزینه‌های خوراک در بودجه خانوارهای شهری مرتب بالا می‌رود. فشار تورم در اصلی‌ترین محوری که خانوارها با آن مواجه هستند یعنی غذا و مواد غذایی ایجاد شده‌است. وقتی چنین بخشی از زندگی مردم دچار تورم می‌شود برای جایگزینی فقط از کندن از سایر قسمت‌ها اتفاق می‌افتد و هر چقدر این تورم بالاتر رود نارضایتی جامعه بالاتر می‌رود. ما شاخصی به اسم شاخص بینوایی داریم. شاخصی ساده از جمع تورم و بیکاری که می‌توان آن را گسترش داد. وقتی این دو عامل باشد ملت احساس نارضایتی می‌کند. ولی اگر این تورم در قسمت اصلی زندگی مردم باشد نارضایتی بیشتر می‌شود. یک علامت دیگر نیز وجود دارد. نگاه می‌کنیم ببینیم چیز دیگری داریم یا نه. چون ممکن است این حرف‌ها خیال‌پردازی هم باشد. بالاخره همه از روی حدس و یقین است.

پس به آمار طبقه دوم هم نگاه می‌کنیم. اگر جامعه کارگیز است پس باید در آمارهای کار هم دیده شود. دو پارامتر اصلی وجود دارد. نرخ مشارکت و نرخ بیکاری. می‌شویم به نظر می‌رسد جامعه با این که امکان ورود به بازار را دارد، تمایلی به کار نشان نمی‌دهد. در برخی جوامع دیگر هم این وضعیت وجود دارد. یعنی متوجه شدند که ایجاد کار برای کسی که از بازار کار خارج شده به همین سادگی نیست. کسی که مدتی از بازار کار بیرون می‌رود انتظارش نسبت به بازار کار تغییر می‌کند و از طرف دیگر کسی که از بازار بیرون آمده، بازار نمی‌تواند به همان سهولت جذبش کند. بنابراین ما در آمار بین‌المللی تا 7 سطح بیکاری را مقایسه می‌کنیم.

سطح 7 بیکارانی که بیکار هستند و تمایلی هم به ورود به بازار کار ندارند و به این نتیجه رسیده‌اند که زندگی را نمی‌توانند از این بازار تأمین کنند. بیکارانی هستند که جوابای کار نیستند برای این که می‌دانند درآمدی را که از کار بدست می‌آورند می‌توانند از محل پول نقد یارانه‌هایی که می‌دهیم بدست می‌آورند و یا از محل دلال‌بازی، چرا دنبال کار بروند؟ بنابراین می‌بینیم که افت نرخ مشارکت و افت نرخ بیکاری داریم یا هر دو هم بالا می‌رود ولی باز هم پدیده‌ای ایجاد نمی‌شود. یعنی حساسیتی بین نرخ مشارکت و نرخ بیکاری وجود ندارد. این تأیید می‌کند که نگاه ما درست بوده و نیرویی در این مملکت وجود دارد که مجموعه را از بازار دور می‌کند. بنابراین با یک نمونه نگاه خرد به راحتی توانستیم ببینیم که اقتصاد ایران یک عارضه‌ای دارد و رای آنچه ما در صحبت‌های روزانه مطرح می‌کنیم که بسیار پیچیده‌تر است.

محور دیگر تورم است. ماجرای ارتباط تورم و رفتار خانوار بسیار مهم است. خانوار در حال مدارا کردن است. بودجه‌اش بالا نمی‌رود، کاری هم نمی‌تواند انجام دهد و تنها از زندگی‌اش می‌زند. اتفاقی که می‌افتد این است که سهم آن قلم کالای خوراکی که قیمت آن خیلی بالا می‌رود عملاً کم می‌شود. اگر گزارش بانک مرکزی را نگاه کنیم می‌بینیم که از سال 1382 تا 1391 وزن اقلام مصرفی در تمام اقلام اصلی زندگی کم شده‌است. نمی‌شود فرض کرد اتفاق عظیمی افتاده الا مدارا کردن. شاخص تورم یک شاخص تعاملی است به این معنا که وقتی سال پایه را عوض می‌کنیم وزن‌های مصرف را از سبد خانوار می‌گیریم، با حذف رقمی که زیاد گران شده شاخص تورم پایین می‌آید. اتفاقی که ما بارها شاهد آن بودیم و تصورمان این است که شاخص را دست می‌زنند و خراب می‌کنند. این نیست. خانوار مدارا کرده و کالایی را که باید مصرف می‌کرده مصرف نمی‌کند. وزن گوشت نصف شده با این که قیمت آن بالا رفته‌است. در نتیجه شاخص پایین آمده‌است. مشکل آینده خانوار یک طرف اما مشکل دیگر علامتی است که مسئولان ما دریافت می‌کنند. آن‌ها تصور می‌کنند سیاست‌هایی که گذاشته می‌شود. گران کردن، گران کردن و گران کردن باعث شده تورم پایین بیاد و الگوی مصرف درست شود. این نیست. اگر ما درست به اقتصاد نگاه کنیم متوجه می‌شویم که این سیاست یک سوی گران کردن، اثر خود را از طریق قیمت‌ها روی رفاه و رضایت خانوار می‌گذارد. مانند همین روی رضایت و رفاه بنگاه و بنگاه از کیفیت می‌زند و هر چه بتواند گران می‌کند. این گرانی و این مجموعه روی شاخص ما دیده نمی‌شود.

شاخص تورم ما پایین آمده ولی هزینه‌اش را خانوار داده و رفاه و رضایت خود را از دست داده‌است. هزینه‌اش را جامعه داده سرمایه اجتماعی مخدوش می‌شود. خیلی از ما می‌بینیم حتی یک تصادف کوچک در خیابان بحران ایجاد می‌کند. ولی واقعیت این است که این اضطراب‌ها منجر به مخدوش شدن سرمایه اجتماعی می‌شود. بنابراین می‌بینیم که این شاخص نتیجه‌ای به ما می‌دهد که گمراه‌کننده است.

حاصل این نگاه متفاوت ما به اقتصاد چه بوده‌است؟ خوب نگاه کردن به اقتصاد، علمی است که داده‌های آماری را به اطلاعات مبدل می‌کند. داده دیگر عدد نیست اطلاع است و می‌توانیم آن را خوب لمس کرده و می‌تواند تصویر وضعیت را شفاف کند. در این حالت سیاست‌های اقتصادی می‌توانند بهتر شوند و مدیریت اقتصادی اگر این نگاه را بپذیرد می‌تواند به خوبی به وضعیت اقتصاد رسیدگی کرده و زندگی را بهتر کند. خوب نگاه کردن یک علم است. علمی که شاید هیچ‌کدام از ما پشت میز دانشگاه آن را یاد نگیریم. به همه توصیه می‌کنم سعی کنید خوب نگاه کردن را یاد بگیرید. این بهترین چیزی است که در اقتصاد وجود دارد.

حال باید ببینیم چطور باید وضعیت را بشناسیم. شناسایی وضعیت اقتصادی به این معنا است که ما باید معیاری بزرانده برای آن پیدا کنیم. نباید بر اساس قضاوت‌های خود حرف بزنیم. ما باید بتوانیم معیارمان را درک کنیم و بدانیم دقیقاً چه می‌گوید. اکثر ما معیارهایی را که انتخاب می‌کنیم که در سطح دنیا وجود دارد، بنده به هیچ عنوان مخالف این نیستم که باید معیارهای در سطح بین‌المللی انتخاب کنیم. ولی موافق این هستیم که بدانیم چرا معیاری را انتخاب کرده و چطور کار کرده‌ایم. مفهومی که پشت این معیار است کم نگیریم و اگر این کار را کنیم معنی معیار را از دست می‌دهیم. اول باید ببینیم که آن معیار در زمینه‌ای که ما با دیدن خود پیدا کرده و می‌خواهیم در آن متمرکز بشویم، مغایرت نداشته‌باشد. در این بخش حتی سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی هم خیلی سست عمل می‌کند. تمام شاخص‌هایی که مرکز آمار می‌دهد، همه قیچی شده‌است. بنابراین وقتی معیار به آن نقطه مربوط نمی‌رسد گمراه‌کننده است.

مشکل دیگر این است که ما آمار و اطلاعات نادرست برای ساخت یک معیار به کار می‌بریم. عبارتی که در یک جا گفته می‌شود لزوماً همان عبارتی نیست که ما داریم. **نقدینگی همه جا یک معنای دقیق را ندارد.** آن معنا را باید مطابق پوشش اطلاعاتی و آماری خود بگذاریم. وقتی بحث می‌کنیم و اعداد و ارقام نادرست را در جایی به کار می‌بریم به‌خصوص در سطح علمی عملاً چیز دیگری از معیار را در می‌آوریم. پس آن نقطه باید نقطه درست باشد که معیار روی آن بیاید و اعداد و ارقامش هم درست باشد. خیلی از معیارها ضوابط محیطی دارند که جز اصول مفروض آنها می‌شود و باید تشخیص داده شود. همه معیارها این ضوابط را تعریف می‌کنند و با کمی حوصله می‌توان آنها را درآورد و ببینیم که نادیده گرفتن آن چه تغییری برای ما ایجاد می‌کند.

برای روشن شدن مطلب مثالی از نرخ ارز می‌زنم. وقتی چند نرخ داریم اکثراً متوسط موزون را برای نرخ به کار می‌برید در حالی که این نرخ باید نرخ خاصی باشد. **یعنی نرخ که برای سوزنه شما کاربرد دارد.** اگر متوسط موزون بگیرید به دفعات گمراه‌کننده جواب خواهید گرفت. در موارد مختلف ما داریم که این نرخ می‌تواند موضوع را عوض کند. مثل بنزین. دلاری کردن بنزین یک حوزه عمل دارد. ما می‌خواهیم در مصرف بنزین صرفه‌جویی کنیم. دلاری کردن آن و بالا و پایین رفتن نرخ آن چه صرفه‌جویی برای ما به‌وجود می‌آورد؟ کدام دو کشور دنیا همچنین برابری دارند. پس ما با ارز بازی می‌کنیم. **یعنی محور را با این بازی با ارز از دست می‌دهیم.** محیطی که قیمت و نرخ ارز ایجاد می‌کند، محیطی که ما بحث آن را می‌کنیم نیست. اگر ما تفاوت بنزین ایران و اروپا را می‌بینیم و می‌خواهیم بگوییم مصرف بی‌رویه داریم، این نمی‌تواند این مفهوم را بیان کند.

چون درآمد ما و ماشین ما با درآمد و ماشین اروپا در نظر گرفته می‌شود. تنها ویژگی که این نوع مقایسه‌ها می‌تواند به ما بدهد **فقط بین مرز و بیرون مرز است.** در حالی که سیاست‌گذاران ما با هدف قرار دادن آن می‌گویند ما می‌خواهیم صرفه‌جویی کنیم. **اصلاً این ابزار در آن مسیر نمی‌رود.**

متأسفانه معیار تشخیص وضعیت ما کلیشه شده است. آن معیاری که ما استفاده می‌کنیم در حوزه‌ای که داریم اصلاً کار نمی‌کند. بنابراین وقتی برای مقایسه بنزین و صرفه‌جویی، از نرخ ارز استفاده می‌کنید اصلاً معیارتان را از مسیر بیرون برده‌اید. **معیار نادرست جواب نادرست هم دارد.** در حقیقت ما بنزین مصرف نمی‌کنیم، بلکه کیلومتر جاده استفاده می‌کنیم. چون تقاضا، تقاضای مشتقه است، ظرف و مظروف داریم. بنزین را در ماشینی می‌ریزید که پولش را داده‌اید، خریده‌اید و مستهلک می‌کنید. هزینه یک کیلومتر جاده در ایران یکی از گران‌ترین هزینه‌های دنیا است. چون کارایی بنزین کم است و ماشین هم 3 برابر مصرف می‌کند. از طرفی در علم اقتصاد کالا زمان، مکان، کیفیت و کارایی دارد. بنابراین ببینید چقدر می‌توانید به یک موضوع ظریف نگاه کنید.

آنچه که مهم است این است که زمانی که شما دیدید کار تمام نشده باید بروید معیار درست آن را هم پیدا کنید. معیاری که بتواند به آن نقطه‌ای که شما دیدید و به آن چهارچوبی که شما دیدید با ضوابطی که می‌توانید ردیابی کنید رسیده و برانزده باشد. مشکل دیگری هم وجود دارد که **خیلی از معیارها در طول زمان مفهومی نشان عوض می‌شود.** اما ما به دلیل این که آن چهار چوب را نداریم آن مفهوم را هم نادیده می‌گیریم. این هم خطاست. به خصوص در حوزه بین‌المللی و مقایسه‌های بین‌المللی باید حواسمان باشد که این معیارها بتواند وضعیت را به خوبی نشان دهد. این معیار باید الگوی پایه فکری آمارهای ما را هم بپذیرد و ویژگی‌های کلیدی آمار را هم نشان دهد. شما در انتخاب وضعیت پیچیده‌ای را دارید.

برای تشخیص وضعیت باید اطلاعات حاصل از آمارها به شکلی نمایش داده شود که بتواند ارتباطات علت و معلولی را به خوبی نشان دهد. این آمارها باید آنقدر شفاف شود و این روابط آنقدر درست شود که بتوانیم مسیر را به خوبی ببینیم. **برای دستیابی به راه حل باید بلد باشیم معیارها را روی هم بریزیم.** این یکی از سخت‌ترین کارهایی است که در علم اقتصاد وجود دارد. اولویت‌ها و وزن‌های آن را حساب کنیم. در دنیا هیچ روش توافقی شده واحدی برای این کار وجود ندارد. آنچه که مهم است این است که وزن‌های ترکیب را به صورتی انتخاب کنیم که بتواند مسیر زندگی ما را شفاف کند. این کار واقعا تخصص می‌خواهد. نمی‌توانیم از کشورهای دیگر الگوبرداری کنیم. **باید الگوی خودتان را درست کنید.** به عبارتی **نومی‌سازی این شاخص‌ها بسیار مهم است.** اگر این‌ها نتواند این وضعیت را نشان دهد بنابراین آنچه شما تا الان زحمت کشیده‌اید بر باد می‌رود.

مثال‌ها:

زمانی که دولت‌ها عوض می‌شوند بحث‌های داغ مقایسه‌ای بسیاری پیش می‌آید. این شاخص چیست. می‌توانیم بگوییم مبلغ نفتی که تحت اختیار یک دولت است می‌شود همان ارز نفتی و مدیریت ارزهای نفتی. این یکی از گمراه‌کننده‌ترین معیارهاست و نمی‌تواند معیار خوبی باشد. می‌توانیم ارزش ثابت دریافتی‌های حاصل از نفت را بگیریم. اما ریشه گردش اقتصادی که ما انتظار داریم را این‌جا نمی‌بینیم. ولی متأسفانه این دو معیار بارها و بارها توسط بزرگان ما استفاده شده‌اند. ارزش ثابت تولید ملی به ازای یک واحد ارز نفتی وارد شده به اقتصاد چگونه؟ این می‌تواند یک جواب به ما دهد.

اینجاست که وزن‌ها و ترکیب‌ها و معیارها مهم است. اگر ما فقط پول نفت را مبنا قرار می‌دادیم همه چیز به هم می‌ریخت. مورد دیگر این که چقدر ارز دادیم که یک واحد درصد رشد اقتصادی به وجود بیاوریم. اینجاست که این معیار

نشان می‌دهد مدیریت درآمد نفتی ما چگونه بوده‌است. باید درست ببینیم و این که انسان از اول به دنبال علامت‌های نادرست نرود مهم است. اگر ما 20 سال منتهی به 1391 را بگیریم، مقدار ارزی که یک واحد درصد رشد را ایجاد کرده در مقایسه با 7 سال منتهی به 1391 حدود 3/1 تا ¼ است. **جریانی ما داریم که به تدریج هر روز بیشتر از گذشته پول نفت را در این اقتصاد باطل‌تر کردیم.**

عجیب نیست اگر این معیار کلان ما را به معیار خردی که گفتم برساند. نیروی کار ما کارگیز شده و درآمدش را از چیزی به جز کار به دست می‌آورد. **پولمان را همین کار کردیم.** ببینید چطور خرد و کلان به همدیگر پیوند پیدا کرد. پس معیار درست خیلی راحت می‌تواند این تصویر را به ما بدهد. به روایتی آنجا که در اینجا به وجود می‌آید تصویری است که نشان می‌دهد **ما هر روز نسبت به روز قبل ارزشهایمان را باطل‌تر مصرف کردیم.** من طرفدار این نظریه نیستم که طلاک سیاه بلای جان ما است. ولی ما خوب کار نکردیم. اگر امروز اقتصاد ما قدرت رقابت خود را از دست می‌دهد شاخصی به این شفافیت داریم که نشان می‌دهد ما هر روز از روز قبل قدرت کمتری در ارز و منابعمان به وجود آوردیم. و متأسفانه آن شاخص خردی که آوردیم نشان می‌دهد آدم‌ها هم عادت کرده‌اند به این روش. **ما هم دلال شدیم و دنبال کارهای ضد ارزشی رفتیم.** این ارزش، ارزش ذهنی نیست. ارزش اقتصادی است که مهم است. پس می‌بینیم که بیهوده نیست که می‌گویند نفت آمده چرخیده و رفته بیرون و این یعنی مدیریت بد منابع مالی ثروتی. **ما به نسل‌های آینده بد کردیم.** این را دیگر اعداد می‌گویند.

در جریان عوض شدن دولت خیلی درگیری بود که مدیریت اقتصادی من از دیگری بهتر است. مدیریت اقتصادی دو فاکتور دارد. بخشی از آن اقتصادی است و بخشی دیگر اجتماعی است. اقتصادی‌ها مثل تورم، بیکاری، رشد اقتصادی، ارزش پول ملی و ... اجتماعی‌ها هم کیفیت زندگی، خوب زیستی، وضعیت سلامت فراگیری و شناخت سرمایه‌انسانی.

سرمایه انسانی را که دیدیم رو به زوال رفته. ارزش پول ملی هم هر روز بدتر شده‌است.

نگاه به رشد و عدد رشد نشان می‌دهد عملکرد بد بوده‌است؟ نه. **پایداری رشد یک معنی می‌دهد.** اگر یک درصد رشد داشته باشیم **ولی همیشه رشد داشته باشیم،** اقتصاد بهتر است. پس عدد رشد مهم نیست پارامترهای دیگری مانند پایداری رشد مهم هستند. عوامل برانگیزنده رشد هم مهم است. **این که کدام فاکتور مهم اقتصادی این را به وجود آورده، مهم است.** تحلیل باید واقع‌گرایانه باشد. وقتی عراق و کویت جنگ می‌کردند بازار خرما آنها به ما داده شد. اما این موقت بود و یک واقعه مبارک در رشد نبود. **واقعه مبارک آن است که دایمی است.** اگر نمی‌ماند و عبوری است به درد ما نمی‌خورد. نحوه استفاده از امکانات کشور برای دستیابی به آن هم مهم است. آیا مسیری که طی می‌کنیم مسیر پایدار زندگی ما است؟ بنابراین مسئله مهم این است که بدانید چطور این رشد را بدست آورید.

پارامتر دیگر این که از وضعیت هدف خود چقدر دور هستید. اگر برنامه بگوید 12 درصد رشد و ما به 8 درصد رسیده‌ایم خوب نیست اما اگر 3 درصد رشد بوده و ما هم همان 3 درصد را به دست آورده‌ایم خوب است. ارزیابی معیارها به طور کامل به وزن‌های کارشناسی که شما به شاخص ارزیابی خود می‌دهید، بستگی دارد. 5 پارامتر داریم. رشدی داریم که نوسان آن بیشتر شده‌است. فاصله با دنیا کمتر شده‌است. انحراف از برنامه کمتر شده‌است ولی واریانس آن نسبت به خودش بالاتر رفته‌است. پس وضعیت بهتر شده‌است.

بنابراین سیستمی را پیشنهاد می‌کنیم که شما خوب ببینید و بر مبنای تک به تک وزن‌هایی که به هر شاخص می‌دهید، سیستم خرد و کلان را به هم پیوند زنید.

بر این مبنا فهرستی شامل موارد زیر داریم :

- اصلاح بخش پولی با استفاده از سیاست پولی بحران زدا
- اصلاح وضعیت منابع زیرزمینی کشور
- اصلاح وضعیت فساد در کشور
- اصلاح نظام ساماندهی به اقتصاد ملی
- اصلاح نگرش وضعیت بخش انرژی
- اصلاح وضعیت رفاهی جامعه

خلاصه این که **درست ندیدن وضعیت اقتصادی، جدا کردن بخش‌ها از همدیگر و به وجد آوردن** انگیزه‌هایی که **اصلا مسیر دید را عوض کرده** سبب شده عامه ما **حتی متخصصان ما** معیارهایی را به کار برند که اصلا نه جوابی دارد نه سوالی. یک روز باید این کار را کنیم که به مسیر برگردیم و بر مبنای محورهایی که عرض کردم عمل کنیم.

* دکتر فیروزه خلعتبری، اقتصاددان

توضیح: این مطلب را فیروزه خلعتبری در سخنرانی در دانشگاه خاتم با موضوع "تحلیل وضعیت کنونی اقتصاد ایران و رویکرد اصلاح آن" ارائه کرده است که خیرگزاری مهر، باتوجه به اهمیت مطالب گفته شده، آن را کامل منتشر کرد تا باب جدیدی در نگاه به اقتصاد ایران حاکم شود.

انتقادات تازه بانوی اقتصاد ایران/ بازی با آمارهای اقتصادی، ممنوع -

اقتصاددانی که تمایل دارند درباره اظهارات تازه اقتصادی دکتر فیروزه خلعتبری بحث کنند، می‌توانند مطالب خود در این باره را به میل سردبیر اقتصادی خبرگزاری "مهر" به آدرس "Ghamarivafa@gmail.com" ارسال کنند تا در اسرع وقت منتشر شود.



کد خبر: 2249311 تاریخ مخابره: ۱۵:۵۸ - ۱۳۹۲/۱۲/۱۲

چاپ خبر

امانت داری و اخلاق مداری
استفاده از این خبر فقط با ذکر منبع "خبرگزاری مهر" مجاز می باشد